

بولود قاراچورلو شاعر فضاهاي وهم آلود

بيژن اسدي مقدم

بولود قاراچورلو (1310-1358) متخلص به «سهند» آفريدگار اشعاري بيباد ماندني همچون «شهريار» مکتوب» يکي از بزرگترين و صميمي ترين شاعران آذربايجان است که در بيان قدرت کم نظير او در تسلط به زبان مادري و خلاقيت در عرصه هنر همين کفايت مي کند که استاد بي نظير شعر ترکي - استاد محمد حسين شهريار - درباره او مي گويد:

او دا شعرين، ادبين شاه داغيدي، شانلي سهند ايم
او دا، سن تک آتار اولدوزلارا شعريله کمندي
او دا، سيمورغدان آماقداي قندي
شعر يازاندا قلميندن باخاسان نور سپهله ندي
سانکي اولدوزلار اله ندي
سوز ديبه نده گوره سن قاتدي گولو، پوستهني، قندي
ياشاسين شاعير افندي

بولود قاراچورلو در اقيانوس تحولات اجتماعي ايران زيسته است او ميراثدار سه شکست در عرصه مبارزات طبقاتي (انقلاب مشروطيت) مبارزات قومي (فرقه دمکرات آذربايجان) و مبارزات ملي (حکومت دکتر مصدق) بوده و بدین ترتيب تجربه ناب او از هستي در يکي از تلخ ترين و طوفاني ترين برهه از تحولات اجتماعي که همواره داغ جانکاه شکست و تباهي مجاهدان و آزاديخواهان و سر برآوردن استبدادهاي سھمناکتر را بر خود داشته انجام گرفته است، روزگاري که در آن فرزندگان و راست قامتان اين ملت در زير چکمه خودکامگان بيشتريين هزينه و تقاص را پرداختند و در اين ميان مردم آذربايجان به واسطه اينکه در هر سه نهضت ياد شده بيشتريين نقش را داشته و بالاترين پايداري و استقامت را نموده بودند بيش از ديگر هموطنان خود مورد ظلم و ستم استبداد شاهنشاهي فرا گرفته و عواقب ناگوار آن را چشيدند.

اشعار بولود قاراچورلو را شايد بتوان از جهت ايمائ شاعرانه و خلق فضاي ترس آور و وهم آلود در رديف پيش رمان هاي رئاليستي صادق هدايت بخصوص «بوف کور» نمايشنامه ها و داستان هاي کوتاه دکتر غلامحسين ساعدي بويژه «عزاداران بيل» همچنين رمان «سنفوني مردگان» عباس معروفی محسوب نمود. يعني هم طراز قله هاي ادبيات داستاني معاصر ايران که با استعداد هنري شگرف و صميميت و صداقتي کم نظير با زندگي و آثار قلمي خود و با سينه اي گشاده به مصاف خودکامگاني که شعور انسان را تحقير مي کردند رفته، و عميق ترين بنيان استبداد را که ريشه در ذهن و روان تاريخي اين ملت دارد يعني «ترس» و «واهمه» را به ريشخند گرفته و از سر بريده، نترسيدند.

بولود قاراچورلو را از جهتي مي توان مانند دکتر غلامحسين ساعدي «هنرمند - چريک» دانست چرا که او شاعري بسيار حساس و از نظر فکري و اجتماعي رزمنده است. او با تخلص «سهند» که نماد مقاومت و پايداري است اغلب اشعار خود را در مقطعي از تاريخ ايران سروده که نظام

سیاسی - پهلوی دوم - در اوج تبلور سلطه و خودکامگی و سازمان یافتگی نیروهای اطلاعاتی و امنیتی (ساواک) قرار داشت و زادگاه او، پس از شکست نهضت فرقه دموکرات آذربایجان و سرکوب شدید مردم از سوی خوانین و حکومت مرکزی، در حاشیه مسائل و جریانات اجتماعی، سیاسی، بین المللی و ملی قرار گرفته و هویت و فرهنگ و زبان آذربایجان بشدت در معرض تهاجم و اضمحلال بوده و از سوی رژیم تحقیر و تخطئه می شد چنانچه این شاعر ارزنده در اوج خفقان و نهایت درماندگی مردم آذربایجان در بیان این وضعیت تلخ در قطعه شعری چنین می سراید.

طالنعیمه باخ
دوشونجه لریم یاساق
دویغولاریم یاساق
گنچمیشمدن سوز آچماغیم یاساق
گلهجه بیمدن دانیشماغیم یاساق
آتابابامین آدین چکمه ییم یاساق
آتامدان آد آپارماغیم یاساق..
بیلیرسن؟
آنادان دوغولاندا بئله
اوزوم بیلمه یه - بیلمه یه
دیل آچیب دانیشدیغیم دیلده
دانیشماغیم دا یاساق ایمیش، یاساق

(ترجمه فارسی)

سرنوشت عجیبی است
اندیشه هایم ممنوع!
همه چیز
همه چیز برایم ممنوع!
نباید از گذشته ام حرفی به میان آورم
و نیز نه از آینده ام
نام بردن از نیاکانم، ممنوع!
و ممنوع،
نامی از مام بردن!
و می دانی آیا؟
از آن دم که چشم به دنیا گشوده ام
بی آنکه خود بدانم
از تکلم به زبانم نیز
ممنوع بوده ام
ممنوع!

آن دیالیتیک ستبری که شاعر را به زمانه خود پیوندد می زند و ذهن او را در برابر شرایط مادی

تاریخ قرار می‌دهد و از آن میان هنرمند متعهد و مسئول را به مثابه عنصری ساختارشکن عامل تغییر اجتماعی معرفی می‌نماید به نحوی بارز در مورد بولود قاراجورلو مصداق خود را باز می‌یابد. او در ایران یعنی «استبداد شرقی» و در بستر شرایط ویژه‌ای از شیوه تولید و روبنای سیاسی همزاد آن یعنی «حکومت فردی» و به عبارتی بدترین نوع حکومت از نظر منتسکیو عالم سیاسی غرب به تجربه زندگی و هستی نشسته است. کشوری که کانونی‌ترین عنصر نظام سیاسی خودکامه آن که مرتباً با استمرار زمان تولید و باز تولید می‌شود «ترس» است، ترس و وحشتی عمیق و تاریخی از فردی که تمامی قدرت را در خود متمرکز نموده و ارزش ملتی را تا به حد چهارپا (رعایا) کاسته است و این فضای خوف و رعب که همزاد استبداد و تحکیم‌بخش بنیانهایی آن می‌باشد همواره بخش جدایی‌ناپذیر از زندگی و حیات اجتماعی ایرانیان بوده و در جای جای اندیشه و احساس آنها حضور داشته است و بولود قاراجورلو شاعری است که با صداقت و زیبایی تمام، این ساختار تاریخی زندگی جمعی ایرانیان و سرزمین خود را در آثارش بازآفرینی کرده است. از این رهگذر با بیان شاعرانه خفقان موجود در آن فضای مضموم را نفی و بر وجود مادی و عوامل تثبیت‌کننده آن شدیداً شوریده است. بر این اساس می‌توان وی را از آنگونه نخبگان فرهنگی و اجتماعی ایران و بویژه آذربایجان بشمار آورد که نقشی اساسی در تَرک برداشتن و فروریختن استبداد محمدرضا شاهی در سال 57 داشته‌اند و چه غم‌انگیز می‌بود اگر بولود قبل از چشیدن طعم آزادی در سال 57 دیده بر خاک می‌کشید.

ماریانا!

آدمی چیست بی‌آزادی

به من بگو، اگر آزاد نباشم چه سان توانم دوستت داشته باشم

چگونه قلب خویش را - اگر از آن من نباشد - به تو هدیه کنم

<http://www.kitablar.com>

<http://www.kitablar.org/>